بعون خالق جهان و رنگین [illegible] فرمای گل و ریحان

حسب فرمایش شیخ حاجی رجب علی صاحب و شیخ عبد العزیز صاحب مد ظله

انشای عجیب

۱۲۸۷

بحسن صحت و کمال سعی خواجه محمد صاحب عفی الصمد بتاریخ [illegible] ذی الحجه سنه ۱۲[illegible] هـ

مطبع لکهنو محله امین آباد باهتمام میر ضامن حسین نقوی طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

منتهای بی منتها و ستایشهای لاانتها مر خدای را سزاوار است که آیت والای آفرینش از فرش زمین تا عرش برین
چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد متوافر صانعی را سزاست که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سما
بر نهجیکه شاید نگاشت فلک آلا افلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنگره قصر
کبریای جلالش رفیع تر از انست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید و فضای بیدای کمالش وسیع تر از انست که
طایر عقول در هوای او تواند پرید و صفات عظمتش از وصمت بدایت مبراست و عظمت صفاتش از نقصت
نهایت منزه و مبرا مثنوی جهان پادشاها خدائی تراست + ازل تا ابد پادشائی تراست + توئی اول و آخر
جمله چیز + نه آغاز داری نه انجام نیز + ز توحید عقل دانش پناه + بتصویر کار تو گم کرده راه + درود نامحدود
و صلوة غیر معدود نثار روضه منوره سرور کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعتش
غرا دقیقه از دقایق نا مرعی نگذاشت و تحیه زاکیه وافیه تحفه جناب فیض مآب سلطان عرب و عجم
برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای جز ترتیب پسندیده نگماشت نظم
خاتم قیصر را نگینه ازو + ملک درویش را خزینه ازو + از همه خلق بیش دانسته + فقر را فخر خویش
دانسته + صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم اما بعد ازین بر رای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خرد و عالی
رایان هنر پرور مخفی و مستتر نماند که بنده احقر و ذره افقر محمد جعفر ولد شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین

و تصنیف این رساله لطافت آگین پرداخت از ساکنان قصبهٔ بجنورست و قصبهٔ مذکور محالی است از اعمال سرکار
لکهنو متعلق بلاد هند خطه ایست دلپذیر و مکانی است بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان خدا آگاه صاف و مصفا
و باطنش بسان ظاهر دولتمندان والاجاه آراسته و خوشنما صحنش چون بیاض چهرهٔ سهی قدان راحت افزا
و مرغوب و شامش مانند سواد دیدهٔ ماه خدان دلکشا و خوب قامت محبوبان دلکشش محسود طوبی و عارض معشوقانش
مشوششش حسرت ید بیضا ذهن پیران عالی رایش بر عطارد سبقت نموده و دست شجاعان ثابت پایش از بهرام
گوی پردلی ربوده دل درویشانش از نهایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت
ملایمت مانند ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگرچه در آبادی شهریست خرد و کوچک واقع شده اما بمقتضاے اقل
جبال الارض طور و انه لاعظم عند الله قدرا و منزلا بحضرت صمدیت قدرش
افزون است و منزلتش از احاطهٔ فهم بیرون و دلیل در تبش آنست که بسیاری از واصلان حق و مقبولان داور
مطلق در سوادش آسوده اند خصوصا زبدهٔ خدا آگاهان قدسی صفات قدوة شهیدان صاحب کرامات زینت
محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سمای عظمت را رخشنده قمر حضرت ملک عمر اگه
چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفایش در گنبد نیلگون پیچیده و مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و تجاهدایش
از قاف تا قاف رسیده و بعنوان جناب عثمان گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و بسان حیدر کرار طریق سخاوت و
کرم پیموده خاک آستانش قبلهٔ حاجات است و سدهٔ فیض نشانش کعبهٔ مرادات شاخ دوحه جلالش سر بسدرة المنتهی
کشیده و بیخ شجرهٔ کمالش بتحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکرامتش معترف و مستقر الدنیا
و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون رتبه اش معزز و مفتخر نی صفوف ملائک باستان بوسی او ممتاز و فلک
الافلاک برای طواف روضهٔ منورهٔ اش در اهتزاز جای والای خود در مقام دلپذیر اختیار نموده اشعار
عمر کز تیغ او معمورهٔ هند ✠ باسلام اندر آمد تا لب سند ✠ زهے غازی که کرد از تیغ خونخوار ✠
بقدرت بت پرستان را نگونسار ✠ کند حکمش سرای کفر غارت ✠ بتابد پنجهٔ دیو شرارت ✠ پناه آمد درش
دنیا و دین را ✠ رواج از خنجرش تاج و نگین را ✠ فلک یک گوشه از ایوان قدرش ✠ زمین یک گل
ز نشاذروان صدرش ✠ از آنجا که ثنا و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال ست و زبان ارباب
در صفت و ستایش آن سرکردهٔ شهدای والاشکوه لال لاجرم این شکسته بال مبادرت در مقام از ادب
انگاشته سبب تالیف این نسخهٔ لطیف را معرض عرض می دارد که چون سعادت طراز محمد نواز کیا بن قصبه

رابطهٔ برادری میدارد دنیاسازی و دهر وبازی بهر بهار از قصبه سوهیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن مالوفهٔ مؤلف
رسیده بخانه مجموعهٔ لطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خواهش خواندن
نموده لیکن انشائیکه درخور درس او باشد بر فوردست بهم نداد لهذا این مستهام ناموسی که در سالف ایام
از طرف خود بعض دولتمندان عالیمقام و برادران ستوده فرجام بجمیع از بزرگان و عزیزان ارقام
نموده بود و هم واحد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده بترتیب آن پرداخت باستصواب
حقائق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم معین براد به سه نوع مرقوم ساخت نوع
اول در مکاتبات نوع دوم در مراسلات نوع سوم در رقعات نوع اول در مکاتبات مکاتبه
اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام نقشبند
از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مشتمل بر تلازم پارچه تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقهٔ
معرفت و ایقان زینت دلق طریقت و عرفان دیباچه کتاب خدادانی خاتمه باب مسلمانی خلاصهٔ درگاه
احدیت مقبول جناب صمدیت واقف محل جبروت و ملکوت داننده اسرار لاهوت انگه چرخ اطلس مقابل
گلیم گرانش بی اعتبار است و کسوت زرنگار شمس پیش جبه ژنده اش هیچ ازجامهٔ ساکوس د نور چشم کسب
کمال او و چون کتان از ماه پاره گردیده و خناس خباثت اساس بحس مجاهدهٔ اش چون خفاش از خورشید در
ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده باد بعد از تسلیمات عقیدت
سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصهٔ قرطاس نمی گنجد بمعرض عرض می دارد که این عبودیت کیش
از آن پیش بچکلهٔ اناوا با دلاور میدان فتوت و فیض خاتم مروت محمد حاتم که از روی ظاهر بر تن زیب از پرنیان و
نسیج دارد و در باطن جز یاد حق همه را هیچ می انگارد و میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق آنحضرت در صحن
باطن این عقیده تمند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سو سینه دل را گرفته ناچار خانه
جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و بگوشهٔ خاکساری منزوی
شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است مقید گردید هر چند مردم نظر برانیکه از هیچ ممر وجه معیشت
مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
از این غم ندارد بلکه از این جهت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کسیکه این جهان را نسبت
بحال خود بهتر از جمعیت و آرام می پندارد و آری آنونا که لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درهم و دینار را

کمتر از پیشیزی شمرده اند و از اغذیهٔ لطیف درگذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از دوش دولت و بخت
رو تافته و جامهٔ ملک را از شیلک و کمخواب ندانسته اند بیت در حریم صدر جنت پا بصد منت نهد
هر که او از باغ عزلت شمیم بوی یافته قبلهٔ آمال و امانی سلامت مراد این ناهراد از ارسال این رساله مینیانه
آنست که اگر توجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت بار بخشند از سر قدم ساخته
بخدمت فیض موهبت بشتابد و آنچه برین ذره مثال گذشته و میگذرد به تحریر راست نمی آید که مفصل بخدمت
آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرد گر بیایم محرم تازه چو گل خار خار غم ز دل بیرون کنم
پیراهن و لاینت که هر از کسوت سکندری و دارائی بهیکت تا آن نیرزد تا یوم القیامت بقامت با کرامت پسندیده باد
مکاتبهٔ دوم بخدمت آدینه بیند شهرستان سخندانی گره کشای عقدهای معانی میر ملتانی از طرف محمد اکرم
ختمنامهٔ تلازم بلاد تحریر یافت خالق ذوالجلال و صانع بی کمال که تا کتبره را کعبهٔ شریفه زیب بخشید و مدینهٔ طیبه را
باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مصر مسرت و شهر بهجت بذات مجموع حسنات سراج محل صفوت
و صفا فارس مضمار فطانت و ذکا سهیل یمن سعادت مشتری بازار سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ ارتضا
شیرازه بند نسخهٔ انبساط سلسله جنبان بزم نشاط رونق پذیر دارا د جرعه آشام جام اخلاص محمد اکرم دعای صافی
از زنگ ریب و رنگ که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبرا از شائبهٔ ریا و تیرگی که آثار اجابت
از آغاز آن هویدا باشد تحفهٔ محفل عدن منزل نموده مکشوف قلب که رشک آئینه حلب میگرداند که از روی
مواصلت لازم العشرت نه بحدیست که تحریر در آید و اشتیاق وافی البرکت بمثابه الیست که زبان تقریر آن
گشاید بیت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علاوه آنهمه
فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی هند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی بتشریف مکاتبات تشریف
دل دوستان رنجوری سر و سامان مهجور خوشوقت و بیسر و پا نگردید صبح و شام ازین فکر آیا چه تقصیر ازین مهجور
خوان اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی او قدح پیوست چون موم در کورهٔ غم میگدازد و همیشه ازین
اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریانشین کلبهٔ بیریا بوجود آمده که در بدل آن چنین جبین ملاطفت
افتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد بیت یارا چو روزگار فراموش کرده آیا شکایت از تو کنم یا ز روزگار
بخلاف گذشته ازان مشاکت عشق فراسنگی توقع آنست که اگر خطائی معلوم شده باشد از راه
عفو فرمایند نه اینکه بکار آورده از التفات دوستانه محروم سازند خفته از گوشهٔ دل بمهر

منزل محمود منتهی نفرموده به تسطیر مراسلات بهجت آیات وی مخلصان را که مانند کهربا از دست رشک لعل بدخشان ها
سازند و ثنا اعتضاد درینولا از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض والا رسیده که بپاگلپاس و منبهر اهل بیرهمنان گجراتی در سواد
مقصود آباد و لعل نام بتی از سنگ تراشیده و از سیاه دلی باتفاق جمعی از متعبدان مطرود معبود خود قرار داده می پرستند
و مهر و زه مردم بسیاری از دور و نزدیک و از ترک و تاجیک هجوم پیش آورده طریق ضلالت می سپارند از آنجا که
نیت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بر رواج دین اسلام و دفع آئین کفر و ظلام مصروف است چنانچه
اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان در ایران و توران خواه در روس و خراسان منکری حادث شود تا الو سطوه
کفر و بطلان بکلی منهدم نگردد پای همت والا از رکاب عزیمت آن سمت بیرون نفرمایند حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالی نسب بهار بوستان دولت مستقیم شاهزاده محمد عظیم آن گروه خذلان
پژوه را بسزا رسانند و بت مزبور را بشکنند و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده مقرر کنند که جمعی کثیر از مسلمانان متدین
بعبادت همین متعال و طاعت و اوراد جمال مشغول باشند اما از آن مایهٔ فطانت و ذکا بوالعجبی روی نمود که با وجود
قیام داشتن ایشان بسوانح نگاری فوج شاهزادهٔ عالم و عالمیان وروی دادن این مقدمه در آن نواح هر وقت
داخل افراد سوانح نکرده تا آنکه از طرف دیگر بمسامع حقایق مجامع رسید مقرب حضرت خاقانی مرزا یار علی بیگ
بار ظاهر نمودند که ایشان با نامه مرزا لاهوری پرور آن ملاذ بنارسی معامله متعلقه سورت عتاب شده از غضب سلطانی
نمی ترسند فی الواقع جای عتاب آینده النسب آنست که هر مقدمه که رو دهد بعنوان خوب و طریق شایسته هر وقت
داخل افراد سوانح میکرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره بمعرض عرض در آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب ست
بعنایت ذو المنان چهرهٔ جمعیت آن شگوفهٔ ریاض اهل بیت چون بدر سپهر درخشان باد مکاتبت سیوم
مشتمل بر تلازم ثوابت و سیاره از طرف محمد مراد تحریر یافت مبدع جمیع ممکنات که عقول عشره چون افلاک تسعه
در فضای وسیع قدرت او سرگردانست آن مهر سپهر شرافت بدر اوج رافت قطب عرش سخنوری اختر
دانش پروی نخل پیرای ریاض سعادت سرمدی گلچین حدیقهٔ خلق محمدی میان سجدی را از کسوف آفات زمان
و خسوف بلیات جهان در پناه دارا د سنبله چین خرمن و داد و سلامیکه سبوحیان چرخ اطلس آفرین خوانندهٔ
کروبیان افلاک الافلاک بستایند هدیهٔ محفل فیض منزل نموده روشن رای قمر ضیای می سازد از آن وقتیکه
مریخ زمانه پیمان تیغ مهاجرت کشیده و عقرب ایام میانه یکدیگر نیش مفارقت زده خاطر این مهر گزین چون
حوت بی آب در شدت اضطراب ست و مانند سیاره همیشه سرگردان و بی قرار و نیم از لاغری چون هلال انگشت نما

گردیده و در ناتوانی اظهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق در میزان تحریر سنجد نگنجد و اگر برخی از الم جدائی بر کری
نقر بر نشاند صورت نه بندد بیت نتوان بقلم نوشت شوقت ÷ گر تیر فلک شود دبیرم ÷ از حضرت گرداننده دور
مستدعی آنست که اسعد سعادت را همیشه رسانند و تا قدر جریان بال اگر چه چون جوزا دو سر داشته باشد از میان بردارند و در حل
نحوست را هر چند مانند سماک رامح باشد سرطان وار زیر پا در آرد امید که تا بنات النعش مباعدت به پروین مواصلت
مبدل گردد و دوری صوری را راس و ذنب مقطوع شود و آفتاب باد آوری کلبه احزان این مهجوران گم نام [illegible] گرداند و الا
شنیده شد که در شهر رجب شادی کتخدائی غره ناصیه سعادت مند ستاره آسمان بخت [illegible]
باستماع این نوید جهان جهان امید ثریا وار عقد جمعیت بدست یافت و سهیل نشاط در یمن خاطر تافت آفریننده زهره و مشتری قران
این سعدین اکلیل خواهان عقیدت اند و برای آن صباح و مساء دست دعا فرقدان افراشته دارند در ایام [illegible] دلخواه
صورت پذیر ساخته موجب فرخی و فرخندگی گرداناد مجرد استماع این خبر فرحت [illegible] است که خود را بخدمت رسانند اما چون معلوم نیست
که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا متوقف شده مرقوم خامه نیاز میگردد که تاریخ مشهور زود [illegible] آگهی [illegible] دران ایام
سعادت فرجام رسیده یوسف دل را که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکامی [illegible] بدلو ملاقات سامی بر آورده عزیز مصر
گردانند و بالفعل از عدم رسیدن فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس قزح تیر آرزوی خدام بهدف مرام مقارن دارد

مکاتبه چهارم بخدمت برگزیده بارگاه صمد میان گل محمد مشتمل بر تلازم گلزار تحریر یافت تحفه تحقیقی [illegible]
دامانی آن بهار بوستان معانی گل گلزار سخندانی سرو جویبار اهلیت بلبل شاخسار آدمیت انقطارات مطرات
سحابت بنجابت شگفته در بان دار دلبر دسته دسته شوق چمن چمن اشتیاق که سوسن زبان از بیان آن ما
از کار بسته دهان [illegible] شگوفه ضمیر گلشن نظیر می نماید گلدسته گلچین و دادمینی رقیمه مسرت شمیمه که سوادش چون طره بنفشه
مویان عطر بیزی می نمود و بیاضش مانند چهره گلرویان دلاویزی میکرد در هنگامیکه نرگس وار چشم انتظار کشاده بود و از غایت
گرانی عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شمشاد قد بلو دار که پیک صبا از تیز رفتاری [illegible]
[illegible] چهره ورود افروخت بمطالعه آن دماغ دوستان برنگ طراوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان از نسیم
الطاف گلگل شگفت آنچه از احداث باغچه متصل باغ ثمره شجره اقبال و نامداری مرزا نگاشته [illegible]
کیله و اناناس و شفتالو و انگور و زرد آلو و امثال آن قلمی بود [illegible] در این باب [illegible] تلاش بکار برده از [illegible]
در انجا باغی چنانچه باید [illegible] لیکن چون [illegible] گلابی باغبان جناب مستقر الخلافه
اکبر آباد [illegible]

طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آن صحیح عجب نشناسها کهنه آن گلهای اقسام جلیبیا و نوادری از قصه بازی طلبیده میشناسد
از رنگ بعدم فرستادن نهالهای چون مستقبل نخواهند خورد و ازین وحشت سیر یا که تخم گرگی در زمین دل میکارد غباری
بخاطر نخواهند آورد و اگرچه بیخ اخلاص فیمابین آنقدر استحکام یافته که از صرصر این قسم مقدمات متزلزل نتواند شد اما بر فرحت خاطر
بقلم آمده دوستی با مقتضی آنست که همین نمط به تهنیت قائم عیش تمام که خسته خاطران فراق اند منزله دوا و بینوایان بادیه اخلاص
باید صد برگ نوا تواند بود معطر و معنبر از ریاض عمر در دولت همیشه بهار و از خزان آفت دوران بر کنار باد فرد
تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید — سبز بادا چمن عمر تو از آب بقا — مکاتبه پنجم بخدمت سیادت و نقابت پناه میر [illegible]
مشتمل بر تلازم اسپ بحر یافت تا رخش مهر در میدان نیلگون سپهر [illegible] قضا و قدر [illegible] هست سمند باد پا جولانگاه چرخ
کبود باز یابد و در اسپ از توسن جمعیت و آرام راه ران شهسوار خنگ مروت سرخیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر نظیر
درج نجابت نقاوه دودمان مصطفوی و علاء زبده خاندان [illegible] و اعتلا باد از انجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوه منتسبان کار
مخلصان بی ریا است از [illegible] حرم شان [illegible] قلم را یکبارگی از زبان [illegible] معطوف داشته بشامله مدعا جولان میدهد
که در [illegible] از زبان [illegible] سوداگر ساکن پهلواری ظاهر شد که عزت خان سوداگر چند راس اسپ از جنس کچهی و تاجیکی پیش خواجه
[illegible] ناظر سرکار نواب والاجناب آورده از انجمله اسپ سنجاب مشابه دوافتاد که ابلق ایام چنان فردوس خوش ترکیب کاهی ندیده
و گوش زمانه تازی نژادی بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان ترکی و امثال آن نشنیده در تیز رفتاری باد پای است
و در دو و تندی و چالاکی تیزرو تر از شبدیز خسرو گویی شیرازی این بیت در وصف آن گفته بیت بصد طوفان نمیگردد عنانش
عرق هم برنیارد موج بر روی هوا برق فی الجمله خواجه مذکور نظر بر بیش قیمتی آن عراقی نسب [illegible] بجز مداری نکرده قربان
دیگر نیز نتوانستند گرفت سوداگر مسطور بی آنکه اسپ مرقومه از نظر اقبال و عوالی منزلت دیوان الصفا سلمه الله تعالی بگذراند جانب
گهوراگهات رفته از بیجاکه دیوان الصفا صاحب قبله عاشق اسپ خوب اند از آن وقتیکه تعریف آن شنیده اند میفرمایند که اگر [illegible]
آنچه شنیده میشد [illegible] نظر اینکه آن بنده بشرعیت نهایت اسپ شناسی بهره دارند که ایشان نزد سوداگر مسطور رفته
اسپ را به بینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع دهند که زر فرستاده آید و از راه عنایات دو صد روپیه و یک
اسپ برنج صحبت جنگلی [illegible] فرستاده اند شکر عنایات بجا آورند بلا و ایک راس اسپ مخلص را نیز مطلوبست و استماع رفته
که در محلی که آن بلاد میباشند اسپی سیر رنگ یابو بجانب افغانی هست و صد روپیه قیمت آن مشخص شده تحقیق نموده اگر بها مناسب [illegible]
زر و هرچه فرستاده طلب باید هرچه نولیسه [illegible] فصول است مکاتبه ششم بخدمت دوست همنان یار دلنواز مشتمل بر لازم ترنم و ساز زنده
بزم قضا [illegible] چند [illegible] آورده مجلس نشاط آگهنه [illegible] آئین سخنوری مبدع قانون نکته پردی [illegible] سنجان

پیدا کننده ۱۲ — موجد ۱۲ — آوازه نزم ۱۲

ابلق اسپی سیاه و سفید
و هم آمیخته و نیز بعضی رنگی
میان سیاه و بور و اسپ
ابلق ابوزن اعتبار رخش
باشد و بمعنی مطلق اسپ ۱۲
سمند بمعنی کبود و شتر پر
اسپ و شتر اطلاق
کنند ۱۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]
شبدیز نام اسپ
خسرو که رنگ آن
سیاه بود ۱۲
چاره جیب [illegible] بود ۱۲
اسپیکه بر اعضا
او نقطه ها باشد
رنگ مخالف ۱۲
[illegible] ۱۲
قانون قاعده و نام ساز
و نام کتاب حکمت ۱۲

تا سر دفتر میان محفل نوازی از العنایت بیغایت آراسته دارد به آرزوی بیکران و شوق بی پایان که اگر این جامع اسباب دیگر
هم ترنّم شود و شور صدری از ذات به آب و آوازی ازان رباب بیرون نداده باشد [illegible] گشای چهره مقصود نمی گردد که به ادای
آن ترنّم بپیرای خرده سنجی اظهار هویدا که دوست دار همیشه با آواز تار و سرود عشاق و از مشتاق می باشد و از آن هنگامه
که بیرون و کلیان مطربان ساکن قصبه بشری گر تحبب قسمت از نوا خواه بیرنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نموده
همیشه مطربی دست بهم نداده و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینها بر ربط نشاط افتاده چه گویم و چه نویسد از تسوّلی ساکنه
آنها پای انبساط می بر دو از باد خنجری نوازی نشان خنجر غم بر سینه می خیزد و بهر حال بسا زنگین و نهایت تر و اگر [illegible] که داراے
جهان علم موسیقی امثال ایشان بر روی زمین نیافریده چون از خنیاگران این سرزمین هیچکس موافق مزاج سید الملی [illegible] شنیده شد
که بلال نامی هزار نواز که بتار و سرود مهارت تمام دارد و زیر و بم زهره را رقص سماع در می آرد و در سیارنگ [illegible] می باشد و
در سابق ایام پیش آن سرمایه بهجت و آرام [illegible] رام قاصد را با مبلغی راه خرج و یک جابه [illegible] فرستاده شده بود
از نا [illegible] راه برگشته آمد و الحال که مخاطره طرف بر طرف شده قاصد [illegible] میرسد آمال که آن بارک بین معانی و [illegible] رسانیده
اورا روانه این صوب نماید و یک طنبور خوش اسلوب اگر بیجاک افتد خریده ابلاغ دارند زیاده بجز شوق چه نویسد مکاتبه
هفتم در خدمت سیادت و رفعت پناه صفوت و نجابت دستگاه زبده دقیقه سنجان معنی شناس میر محمد عباس از
طرف محمد قاسم مشتمل بر تلازم طیور سطور گشت بیت جان من بی رخ تو فاخته وار * سالها شد که میکند کوکو * تمنای
بقای آن صلصل شاخسار دانش [illegible] عندلیب بوستان [illegible] الاشکوهی شایسته [illegible] پسندیده حضرت عزوجل
بدرجه ایست که حمامه خامه در هوای آن بال و پر گشاید یا طوطی زبان در بیان آن [illegible] ز شرح شوق [illegible] الینا
افتد * اگر غم نامه هجر تو بندم ببال او * کو طالعی که بر سر آن سعادت مواصلت که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار
بام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بمساعدت آن شرف ملازمت که مانند سیمرغ از چشم نهان است چو مرغ دست آموز در
آید بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذری در مقام ما افتد * از انجا که این دولت عظمی بزور و زر متعذر
است و شرح شوق آن بقلم و زبان متعسر اگر حصول آن بفضل خداوندی و دریافت آن [illegible] دو که بسیار
خرسندی حواله نموده بمطلب می پردازد که در سال گذشته شیخ لیسین نامی چند دست چره از کوهستان مورنگ آباد
درین سرزمین آورده بود [illegible] ناانصافی میرزا کافی که خدمت میر بحری اینجا دارد هنگام [illegible] نزدیک شدن
آفتاب طریق ظلم و بیدادی بسیار ورزیده بر رعیّه حکومت چون شاهین چنگال تعدی دراز کند آن همه طیور را بی قیمت تمام
گنجشک و صعوه گرفت هر چند درین ماده بمشار الیه گفته شد ولیکن چون [illegible] دماغش از باده غفلت و غرور [illegible]

بجا طلب آورده ازان باز قبول انگبیت کی انجا دیگر شمندان رسید چو آوازه رسم در شنوند احدی از سوداگران و صیادان آن بوم
درین دیار رسیده مرغان کوهی از قسم باشه و بشیره که خردترین جانوران شکاریست بیشتر می آورده از انجا که زینت دستان
طیور شکاری بسیار است لهذا این راهم نام شکار خود برای خرید جانوران پیشتر فرستاده طرفه آنکه امسال تا ایران
نیز از تعدی فوج بلا آن ملک ویرانست خبر از نرخ وزن او شنید بدین دوران در مکان رسیده ولی نایاب است دیگر که آنکام
دو شاره گویا از مطلع بازخرید لطیف تحفه پیش خیر اندیش آورده و حال آنکه از رسم رسیدن این قسم طایر الشرحی بخاطر
دیگر گشت آری بیت نی صد دست بجان پیش بلبل نخواهد خاطرش جز گل دو دست نوازش شنیده شد
که شکاری از ساکنان قصبه یوسف آباد عرف کوٹ دو دست جره کوهی بقسمیکه از بیشتر پروازی کلنگ و سرخاب
چون پیشتر در اوج هر بایست بالکل پیچ آن طایر خشکی از بیش میگذارند به صد باز و کارنجاشی و قابلیت تکار آن سرکار نیاورده برای
منها از سبب آنکه درین روزها از خدمت انجا معزول شده تعینات صوبه ملتان گردید در پیشتر گشته لهذا مقصد
دیگر در آن کیایک جره و ادنش ناآگاهی او را انتساب ساخته روانه این نواحی نمایند انشاالله العزیز بعد رسیدن اینجا سوای
جانوران بهرصورت بطریق انعام نیز بوده خواهد شد ترقیت با نرخ سجاب قدری است تا بعضی قاصد نیز با خبرت
احوال خیر آل بگوش مخلصان یکتا آنهم صفت صدق و اخلاص گردن جان دارند میرسانیده باشند کم دانجا دستی
که از نهایت نگرانی و انتظار چون از خود میخواهد طاوس وار به رقص انبساط آرند کلاه جمعیت و شادمانی سر بار کرسی
رسیده باد و هکاتبه هشتم بنهضت معدن اشفاق شیخ عبدالرزاق مشتمل بر اعلام فصاحت آورده صبا نامه مشکین
نفس مرهم جان تازه از نکهت مضاف مکاتبه مسرت عنوان و هر اسله عنبر شمامه نشان معدود نهان بار چه کتابها
بیرون کول افگنده بهره دوستان را که از دور دیدن آن معدن نیکی و نیک رائی چون شمع زرد لبوده لبسان
گل مصفر سرخ گردانید هرچوی که چهار ال مقدم موضع کرنال بنجی بر انست که چاپ اثر موضع مذکور و سابق
والد او وارد بملاد انقره گفته که از مقدم والست الجزایر پادشاه بالین والعیسی میکرد باشنده باشند که در سال گذشته مقدم
آن چاپ با التقریر ایران صد کشته گری بخشش شالی و نقاخ و امثال آن هر چه پیدا شده همه از رو گار خود ساخته
پیدا شده هنگام تقاضا از زردروئی گاهی عذر سرخی و ژاله گاهی آفت خشکی حواله نموده آتش در خرمن اعتبار خود
ای این مقدمه که طلب میشد بخود آید و کماشته خود فرستد چون حقیقت آن بار و خبر فرستد گندم
ای همه معلوم شد تا چاره کی هر قسم التقیر رسیده در صدد شیخ منوگیری که حق جوار بر دوست دارد تا حال از
خیر گال برابود در هر دو شنیاره پرده نقاب تغافل تفاوت کرده حواله نموده با مر احتیاط تمسک بالصفات میکرد اس

صورت نویسانیده گرفت ازین بگذر با حواله آن مرد خدا باز نتوان شد ولیکن چون آن الله در باره او نوشته اند فیض نظر او منتقیده

سالک اگر آینه سینه غفلت از گوش هوش برآورده دست عقل از آغوش برآرد چگونه دیگر حواله او کرده شود بلشیر لایه

پختگی مردعات بیرون او چه کسان مخلص در بهره خویش بسا و نمیدارد و از جنس غیر مشتبهک و غیر آن ها چه پیدا شود مخلص

سالکی بماند و از همه ره همان نوع سلوک کرده باج را منت پشت شود و بیچ و کسالت خواب افتاده بمقدار دانه ارزن گذر نخواهد

این همه را با او گفته هر یک را بنام آن و سکات خشم بسیار در جمله شیخ محمد شفیع مشتمل بر تلازم گنجینه تعبیر یافت خداوند یگانه تاج

محبت اخلاص بر تارک بندگان خاص خود از شب تاریک انتهار ابوجعفر شق صبح تر از شب قدر و لیلة البرات گردانید

برادر جان برابر سعادت اثناء العصر جوهر شمشیر لیاقت آب گوهر صداقت امر خیری وارین دارا و قصه

مهاجرت داستان انگیز مفارقت هر چند که از نگارش دل بیش بر جای آید کم بر وی تقریری و رآید آری نقش این

چنگ مهالست گفته اند غرض و نیکنامی حرف نباید بیان شوق است انس و که حرف و لفظ حکایات دیگر است تا اگر درین

سوختن لب وقت بیان و وجه برسید که از زبان اغری غلام نبی حکایت شد که آن برادر بتوفیق خداوند اکبر دست از ارتکاب

نهی منکر که طریقه ضلالت کیشان است بشدت باز داشته با امر معروف پرداخته خانه دل را از تماثیل لهو و لعب خالی ساخته با اجتماع

این مژده جان افزا اصناف نشاط و شادمانی دست داد الله تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موفق دارد و عزیز من

حالا که بر صراط مستقیم و جاده قویم پا نهاده اند همچنان جهد و جهد بکار برند که جز طاعت و عبادت الهی سر و انشو و بی دم

سوای یاد حضرت صمدیت خرج نکرد و فرو غافل احتیاط نفس یکنفس باش شاید همین نفس نفس و اپسین بود و هر چند

در اثنای طلب مقام یاس رو نماید بمقتضای لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ نومیدی که عقوبت در حریم خاطر راه نباید داد

یعقوب هم را دیده گر در سفید به غم شد دیدار یوسف امید آری سالک را درین راه اغلب حال قبض و بسط

پیش حالت قبض نظر بر قبض حق باید داشت هر چه کرد و کار را مشکل مشو از لطف حق نومید که تقربانی اسمعیل

امتحان باشد و همچنین سالکان طریقت نیز گفته اند که طالب صادق را ضرور است که بذکر نفی و اثبات سا

از خار ماسوی سینه را پرداخته و از خوف خبی کلیساری زور آورد بالا دست تا تیز دست گردانیده پاک و صاف سازد

و پیچ افت رحیم قدس با ز نیاید و آفتاب عنایت کبریائی بر کلبه احزان او بتابد پرچیت بگیر بیرون ز دل هر اسرار

بیابی آن زمان هر چند از احکام ششم دهم بحضرت معدن نیکی و نیکنامی مخزن عظمت و دوستکامی پارچه

مشفق این شیخ محمد جعفر مشتمل بر تلازم سطری چند تحریر یافت و از چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام به دل ترا

پیش نظر دیده امید از دست بر و فراق چه نویسم شکیبائی را که متاع خانه دل بود یکبارگی

غارت ساخته واین بی نوا را از بساط انبساط اخراج کرده و شطرنج انداخته منتقم الاطلاق کردن مهره
فراق بشکن تا من بعد رخ بجمعیت دوستان نکند و بفیل بند غم فرزین بند انشا شده منصوبه مجالست شان اشکست ندید تا موسم
که تا حصول مقصود این نموی بود که بعبارت از دید آن انصارت گشت فتوت و جوست ابواب مکاتبات مستر
آیات مفتوح دارند که بحکم المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این بیکس بقا نرشده منتظر از احوال قیمه نیاز محمد شهسوار
پیاده سبیل عربی و نامرادی و سوار توسن راست بازی و نیک نهادی ست و تا اینوقت در هر مجلس که قیام
داشتند یار شاطر مانده نه بار خاطر از انجاکه بادشاه حقیقی تقدس و تعالی قامت با کرامت را بخلعت قدردانی فیض سبحانی
زیبا گردانیده یقین که در بارهٔ اینقسم آدم بکار نوعی توجه و مهربانی مبذول خواهند شد که پریشانی احوال او بجمعیت و کامرانی
مبدل گردیده باعث ممنونی مخلصان صمیم گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصه فلک با نجم و بسیط زمین بمردم زینت دارد
مجالس عیش انمقدمة الجیش هر دو مروت بعنایات ایزدی چون از صدمات منصوبه گردون محروس و مصئون باد
مکاتبه یازدهم مشتمل تلازم شکال تحریر یافت کشت امانی و آمال آن مجموعه فضل و کمال برگزیده حضرت داور
میان دلاور بآبیاری حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد تحیه وافره و تحیات متکاثره واضح و لائح گردانیده می آید
از آنسا که حجاب دوری و نقاب مهجوری درمیان آمده اشک چون سیلاب در جوش ست و دل مانند رعد در خروش
شراره فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صبا از آسمان میریزد قرار رفتی و در فراق تو چشم زگریه گشت جیحون
ابر نوبهار سیاه سفید چرخ از انجاکه بعد ازین تاب درد تنهایی و طاقت الم جدایی نیست جاره الحق از آن دوست صادق آن
که بوفق وعده زود تر مراجعت نمایند تا احوال بینایی چنانچه بقلم آمد بچشم خود ببینند قرار دلگی پس و گاهی ترشح گونه که باران
بیاد چشم من بنگر بهوای برشکالی است دیگر مخفی نماند که رب الاصلاح سرمایه تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که متصل
دروازه مسجد به باید ساخت و فاتحه کتاب اخلاص میان محمد فتح را که تا آب استغنا غبار هوا و هوس فرو نشانده چون قطره
نیسان در صدف عزلت جاگزیده اند تکلیف باید داد که درچنین گوشه استقامت گزینند باید که آن سرمایه صدق و یقین ایشان را
با بشارات الیه ظاهر ساخته همراه بیارند مکاتبه دوازدهم بخدمت فاتحه کتاب اخلاص خاتمه باب اختصاص صبح جبهه فلک
و خرد سر آمیان شیخ سنائی مشتمل تلازم کتب تحریر یافت صحائف کتب خانه آفرینش که بحکمت بالغه اول نامه عشق ترتیب داده
بترکیب نسخه عالم پرداخت و اول آدم خاکی را در کشیده شکل آئینه سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع
انوار الهیت و مخزن اسرار قابلیت توحید لقیه کامگاری تو حقیقت نامداری زبده ارباب عطاف و خلاصه اصحاب الطاف غواص قاموس
دانائی و عیار النشر و بینائی را البشیر و محبت تو نامی مجلد دار لغتها جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان نظر آورد

نسخه و لیس از عالم عالم الاشتیاق که مجملی ازان در دفتر تحریر گنجید برای گزیده و عقل پسندیده مخفی و پوشیده نماند که نفحات
این بوستان خلت و وفاق ابجد از دیری بمشام مشتاق رسیده یعنی کمال باد سکندرنامه آن تنبیه الارواح و تحفة الاصحاب و روضة
الاحباب ازان نتواند بود رسانیده خارستان خاطر را چون باغ ارم بهارستان گردانید و غنچه لب یابطبع را مانند گل خندان انواع
شگفتگی و انشراح بخشیده صحرای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی آنچه در باب خرید نسخه احیای علوم هر قوم بود بهار دانش و
آگاهی سلامت اگرچه پیش صحافان یابد که دو سه جلد این نسخه هست اما ازین جهت که غلط دیده و بدخطی واقع شده
خرید نکرده شد نهایتش درین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و کنز الدقائق [illegible] جانب [illegible]
شاه‌جهان آباد اتفاق افتد و در آنجا عبد الحکیم نام صحافی که [illegible] هفت اقلیم [illegible] یافت از آشنایان
فقیر است انشاء الله العزیز بعد وصول بدان مقام دلپذیر نسخه مذکوره که بحسن خط و متانت عبارت گلدسته محافل و در مجالس باشد
بمعرفت او خریده در خدمت المصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقب که پیوسته همین منوال حصول
مواصلت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی را بترشحات سحاب شاه نامه [illegible] مخزن القلوب
سرسبز و شاداب دارند زیاده چه تصدیع دهد بعنایت حافظ حقیقی سایه همای همایون [illegible] دولت روزافزون روزی ما مسکینان
سپهر [illegible] شیخ محمد ابن عادل فیروزآبادی [illegible] جواهر تحریر یافت [illegible]
از جواهر سخن [illegible] لعل [illegible] نقش خاتم [illegible] نقش نگین فیروزی [illegible]
[illegible] مفارقت [illegible] خزان دیده
[illegible] بقید تحریر آوردن [illegible]
[illegible] واضح و لائح مینماید که [illegible]
[illegible] مانند عقیق و مرجان [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible] لولوی [illegible]
[illegible] فیروزآباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از حکام پیشین از رفاقت آنها فلاح نبرده اند صلاح بر محاربه بستن نه اگر خواه مخواه اراده سامی یارای خواجه مذکور زنبیه آن مقهور
قرار گرفته پس جمع فی ستادات باز بعد که هر یکی در محاربت رویین تن هست نه مانند نازنینان بلوچ بدن طلبیده رفیق خود سازند
با رفاقت ایشان قسم تلاش همراهی این نوع پیروان فهیم لئیم را هر چند که چون پیل مست در میدان در آید میتوان دندان شکست و کفیده
اگر پیشتر از مور و ملخ باشند توان تر از مور و ملخ توان فشرد و بدون آن عزم استیصال او خیال محالست که بخاطر عاطر رسیده و
سوادی دور از کارست که در باطن نشست چه چنین گردیده شیشه را به سنگ زدن و مشت را به سندان آزمودن کار ذوی العقل
نیست اگر آن ملا گفته باشند که در حین زمینداری گنه باری با من یاری دار و وقت کار از مددگاری نظام خواهم رسانید
سخن غلط افتاد چرا که آن مکار اگر چه بحسب گفتار و کردار خود را بتحلیه راستی آراسته مینماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا
و سنگین دلی بفعل می برآرد از حیله و فریب او ظاهر این معنی نباید بیمر دبلکه شیر او جبرا او را عدوی خود باید شمرد و دوبل [illegible]
سلیمانی و یک شیشه بسنگ تشیم مرجع که طلبیده بودند مصحوب بتا کهتری ابلاغ یافته زیاده نیاز است و بس مکاتبه
چهاردهم بستوده آثار سعادت دثار برگزیده حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر تلازم درهم و دینار تحریر یافت عزیزا
اگر رای حریست از درهم برادری و دی مهر بی آری و استغنا شعار خود ساخته از مال هر چه باشد بپاش چه خاکساری
فیاض افق پرداخته در فکر سامان عاقبت باش آنها که در دام دنیا و حرص گرفتار اند بشیری نمی ارزند بلکه بشامت حرص
غیرت طلب جاه چون بال سیاه رو سیاه دارند و بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مرد آنکه [illegible]
[illegible] اندیشه هنرمندان کبیر دانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این دار مستقیم را برابر سیم و
[illegible] در پیش خس و خاشاک نمی آرند و حب مثقال زر را اژدر و در دل راه نمیدهند و در سیم را [illegible] درم
سنگ [illegible] آن بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده و کدام راز سر به مهر که بر ایشان نگشوده رباعی
[illegible] طالب مال [illegible] الفیض مال باید که [illegible] از کثرت مال بی نیازی شود [illegible] زمال بی نیازی
غنی هست مکاتبه پانزدهم بخدمت فیض منقبت صاحبزاده والاجاه میان رحمت الله [illegible] صاحب مهربان
فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جانسپاری و انکساری معروض میدارد که ورود والانامه باعث سرخروئی این
بی مدرک [illegible] اگر چه در باب تیاری پاپوشان نقرئی که امر شده بود [illegible] اینجا به جهت که برای بعضی [illegible] باهم [illegible]
دارند بحضور فرستاده نتوانستم [illegible]
بخشید [illegible] طلبیده فرمایش نموده که پاپوشان خوشتر [illegible] که مرغوب طبایع و قلوب باشد [illegible]
بخدمت [illegible] ابلاغ [illegible] زیاده چه عرض نماید مکاتبه شانزدهم بخدمت [illegible] الاقام [illegible] مشتمل بر تلازم [illegible]

تحریر یافت الله تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مکرم عمیم الامتنان را از باد حوادث دوران مصون و در حفظ
و امان خود داراد رقیمه سامی و نمیقه گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بیمقدار گردیده آنچه در باب آمدن عقیدت مند بسر [illegible] رفته بود
امتثال امر را سعادت دانسته میخواست که روانه خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم گرما که آتش از حرارتش وام میگیرد
و مانع آمد ان شاء الله تعالی اوائل هنگام باران که فی الجمله برودت هوا بشود بملازمت کیمیا خاصیت بحضور اندوز خواهد شد
بیت ایم بسر کوی تو پویان پویان * عشاق صفت وصل تو جویان جویان * تمام شد والسلام [illegible]
وجود فائض الجود آن یکتای دو کون فیاض جهانیان باد و مکاتبه به هفتم بخدمت اعز شیخ محمد [illegible] لازم
حواس خمسه تحریر یافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد از اشتیاق ملاقات بهجت آیات که زبان قلم از بیان
آن عاجز است مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید درین وقت که خبر فرحت اثر سامعه افروز [illegible] حلقه [illegible] گوش شنیده
و ذائقه دوستان یکدل به چاشنی یادآوری حلاوتی نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن [illegible] باصره قوت [illegible]
آرزوی مواصلت سراسر محبت دست یابد شامه دوستی و دماغ یکجهتی [illegible] قائم [illegible]
یعنی فرزانگی و یگانگی سعید انام شیخ ابوتراب سالک بالکرام مشتمل لوازم تیر و کمان تحریر یافت فارس میدان یکتائی
[illegible] شناسا و دانائی جدول صحیفه [illegible] ملک العلام
بوده هم آغوش شاهد مرام باشند بعد از دعوات فراوان و تحیات بی پایان [illegible] آید [illegible]
چون احوال [illegible] گان [illegible] گزیده [illegible] العمری [illegible]
[illegible] خالص [illegible] فراق [illegible] سپید [illegible]
[illegible] باطن [illegible] گرده در راه اخلاص [illegible] چندان [illegible]
آشنائی در میان نیست و حال آنکه ارباب فتوت با هر که طریق صحبت [illegible]
کوتاه [illegible] واقع شده و بسبب گردش آفاق ملاقات [illegible] اتفاق می افتد [illegible]
باشند قیاس نمایند که خاطر [illegible] را از بند غم [illegible] رو نماید [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] باشند دیگر احوال [illegible] از زبان [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] گان [illegible] ایشان [illegible]
مکاتبه [illegible]
[illegible]

اخلاق مسالک اشفاق نسخهٔ جامع انشاپردازی منتخب مجموعهٔ املاطرازی باقی اعمال حسنات تتمهٔ افعال [illegible]
محاسب حساب نفس الامری مدرک محاسبهٔ جزو و کل فروغ پیشانی کاملیت روشنائی چهرهٔ قابلیت را آنکه کمال [illegible]
قبلهٔ فهم بیرونست و اندازهٔ خصائص شمائل [illegible] میزان اندیشه افزون متانت عبارتش کلام فقهای سلف را [illegible] و
حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العمل همواره از خسوف آفات جهان در امان و اشتغال [illegible]
[illegible] دبستان وارد و آرزوی طلعت کثیر المنفعت بدرجهٔ الیست که اگر [illegible] دریا کاغذ و دوات شود [illegible]
از آن حالت تحریر در ایدآری ورق این حساب از حد بیان خارج است و شرح این باب از فهرست [illegible]
محاسبان [illegible] ضبط این اعداد [illegible] و راند و محرران عالم بدریافت سیاق و سیاقش معترف بعجز و قصور [illegible]
الضمیر دارد که [illegible] بموجب [illegible] لوامع النور در وجه [illegible] افادت و افاضت [illegible] فاضل العصر کامل الدهر شیخ [illegible]
[illegible] بالی [illegible] دستور العمل عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنه مذکور گفته [illegible]
[illegible] مردم دیگر [illegible] کرده میخواهد که بدین حجت [illegible] ایذا و ضرر مردم گردد چون استقامت [illegible]
[illegible] ازان آوازه جاملکه تمامی ان اضلاع موجب کرامت و نشان برکت ست و حال آنست که [illegible]
با پرسانیده اینک بیاز یافت آن آزاده با [illegible] هر چند بد نجابت در [illegible] کروری گفته فرستاد که حاصل [illegible]
[illegible] که شاید از اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال [illegible] اصلاح خاطر [illegible] لهذا [illegible] میدهد که آن [illegible]
[illegible] کارروائی [illegible] را که از اصل و فرع [illegible] خوب مطلع [illegible] خدمت وزارت و عوالی مرانتب عرض کرده [illegible]
عدم [illegible] حاصل [illegible] خرچ باحتیاج خود نموده بدعاگوئی دولت ابد اتصال اشتغال دارد [illegible]
آنست که تا [illegible] و الطاف [illegible] طریق الالغ صحائف مسلوک دارند تا بوصول آنخاطر [illegible]
[illegible] از سر نو تقایافته بانواع نضارت و شستگی [illegible] والم مانند کاغذ [illegible] از طبق [illegible] بیرون آمده [illegible]
حرکت [illegible] سکونست صفحهٔ خاطر [illegible] نشاط ثبت باد مکاتبه [illegible] بخدمت [illegible]
[illegible] حروف تهجی که هر حرف [illegible] آن [illegible] بیت [illegible]
[illegible] از چشم [illegible] الفت قامت این گوشه [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] حالت [illegible]
[illegible]
[illegible]

شدت مفارقت والم مهاجرت که کار این نارِ تسکین پذیر نبود پس بر سانده متصل تحریر تقریر نمی در آید رباعی

قلم برداشتم از ناصبوری که شرح این دل پر خون نویسم ٭ ولی زین قصه لب سوخت قلم را ٭ قلم لرزید گفتا چون نویسم ٭ جامع

المتفرقین و ناشر لطف انگیز که جناب مساعدت ازمیان بر خیزد و شرف ملاقات اشرف دست دهد این همه شدت کلفت

هر طرف شود فرد چو چنگ اسیر رگ من ز نغمهٔ عشرت فراخیز دار بخت افکند سر رشتهٔ وصل بود چنگم با لفعل از آن صد زحمت

ترصد الفت که کیمیای یاد آوری عباد وجود من پیر باز گردد فرد لطف تو کیمیاست من مس تو بس هر مس که کیمیا رسد

زر گردد ٭ اعتقاد من از زبان اخوی محمد طاهر ظاهر است که شیخ محمد عمر در عباد و مستدام به مهمات شیخ برخوردار بحیری داده سر آن زده بودند

که گواهی دروغ داده چون جرم سگان پامال نمایند آن نادیه الخلق و جامع الخلق بالغ آمده آری سوء ذات بر مهر آن ستوده دختران شهر

کیست که تعین عنایت تعیین عجز گشت زار آب مخلصه اعتقاد است از داعل حقیقی عجز د است آن نقابی ناف مرمی و مروت تمامی

استنکاف کرمیان گرفتند ناوری بیچاره بلا و اعتنا آن اختصاص میخواهند که مردم دیگر او را فریفته زرساخته گواهی کذب و کلام دروغ کار

از پیش برند توقع از لطف عمیم آن الفت که چنانچه سابق از سمع در حرآن عبادخداند لشان انجماعت دست این منصوبه پریشان کوتاه

داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه باطل گذارند زیرا که داو یلاهای ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد و بیشتر چه نویسد و مهمات

یار دیگر نیستند لوح دوم در مراسلات مراسله اول مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب معین بجهتی خصوصیت

مجموعه خلف و فتوت شیخ رحمت موجب مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت ستوده سر فرخنده روحمه مهر لصیبه عمومی دکه

محرم قلم عبرت رقم مسدود بودند در نوشته تشریف قبول کرده منعم طلبید رسیده مبتلی شهر ذبیحه روز سعید میبایست بر طبق سنت

نبوی سنت مصطفوی بروز مرقوم نسبت مقرر کنند مراسله دوم مشتمل بر تبرک باتحریر یافت صراف خزینه ازل خازن گنجینه

لم یزل نقود نفیس عشرت نسناو تا فی و اجناس نوادر کام مرادی در کارگاه انجمن مجموعه لطف المساعی جامع کمالات روحانی حبیبه سر یگانه مسیحا موجود

و مهیا دار اد شوق دیدار فرخنده آثار را نهایتی نه آرزوی لقای فرحت افزا را غایتی نیست بیت مشتاق نه آن چنانم که باز نه

که در قلم تحریر آرزومند آید و متعال روبانها بسته آید در این ایام که این مهام بکلی در رفته از السنه عوام مسموع گردیده که رفعت و علو

منزلت شیخ شرف الدین خدمت اینی و فوجداری چکله کو... و دیگر متعلقه مقبول کلاهی سرکار متعالی مقرر شده و از هر اینکه افواه عوام

اغلب انتشار بکرد امیدگاه اخوان شیخ رحمت الله بموجب نام غلام خود را جهت تحقیق آن بخدمت حقائق و معارف آگاه افادت

کمالات پناه میان نور الله که عالی منزلت را در خدمت ایشان عقیدت تمام است فرستاد خدمت الیه قلمی نمود که آنچه شنیده بودند مقرون صدق

از آن هنگام تا اینوقت که دو ماه گذشت لیل و نهار انتظار خبری از آن منتظر گذشت از آنجا که هر دم و زارت اخوی دستگاه شیخ

... آگاه و شرف دارند توجه کرده آن سر حلقه عالی ابان ... نا خود ... ... که ... دستگاه شیخ معین الدین

تحقیق کرده متدرج سازد رباعیه لبید هر اسانه سوم مشعر بر ترک تا طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر
آن برگزیده انفس و آفاق عنوان صحیفه وفاد و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدادانی ملاذ و واثق محمد صفا روز افزون باد
شهر شوق آرزومندی دیدار فرخنده آثار که باشد حسن اخلاق مقبول بارگاه علی الاخلاق پایانی ندارد و مکشوف خاطر خطیر گردانیده
می آید دران هنگام که آن سرمایه فضل و کمال برای دیدن محبان مع فادار آمده کلبه احزان این نحیف را بنور جمال شریف منور نموده
میان دلی و بادیه اخلاص و میان آن قدوه دانایان معنی طرز تجدید شده بود که اوائل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط
نضر سبزه نو بیارآید و شاهد روزگار شاهدان چمن و نورسان گلشن را بحله سبز بیاراید بعزم سیر اول بکلبه این گدا باخبر رسیده
بعد ازان باهر دو به اصلاح محبان یکرنگ و یکرو باشد عنان عزم معطوف خواهند شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد
بر طبق عهد و قرار راه سپاشده جویان آن انصر آگاه اند با مولی که زود بیفزوم نشاط ایشوم مسرور گردانند و یاران جا از نگرانی و اظهار
وارادت مخلصان هم بران مقرر شده که بعد آمدن آن معدن اشفاق و قدوه درویشان آفاق شاه عبدالرزاق را که بنابر
رای صحیح و دل شناسا از شغل این فقیر و آسیا کناره گرفته در مصر بالنساء بذکر حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید بکلی فرمان آن
گلشن ایقان باید چید بعد ازان اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود بجانب قصبه سلون روانه شده مرشد کامل هادی آگاه دل بنده
عارف کامل حال مکشف شاه اشرف سلمه الله تعالی دیده فواید دو کونین حاصل کرده شود والسلام هر اسانه چهارم برادر ستوده صفات
سرمایه جان و دل محمد عاقل مشتمل بر ترک تا تحریر یافت برادر عزیز تر از جان قمیر محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت بهر چه باید محفوظ
واز آنچه نباید محفوظ باشند بعد از مراتب شوق که با فوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده شد که آن برادر فرخنده فرجام دران
هنگام که این بامطوی آبود در خلوت نشسته بود در برزد خود از جهان بسته بود در قصبه نبود آمده بود و بی آنکه باینجانب آگاهی دهند باز
راهی شدند ازین معنی بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت فقیر با ملاقات شاه ... مساعد مخل و مانع خلوت نیست چنانچه
گفته بیت خلوت از اغیار باید نی زیار پوستین بهر دی آمد نی بهار بهر حال بعد ازین هرگاه بیایند فقیر را در حالیکه باشند
اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور سازند بیت بهار عمر ملاقا دوستدار انست چه خوش که خضر ... جاودان تنها
هراسانه ... بخدمت والی برکت مخدوم عالی شیخ حافظ ابوالقاسم مشتمل بر ترک تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات
آن نور بخش سراپرده دین زینت افزای بزم یقین فروزنده شمع علم و کمال فرازنده لوای حلم و افضال ظلمات قلوب را آب حیات
تاریکی خاطر را مشکلات در کتابی فصاحت گوهر گران بها گان بلاغت سر آمده منشوران را بیک بین سرکرده دانایان فی قبضه ...
را در حفظ و عنایت خویش فیض بخش تنهایی عالیان وارد و بعد تقدیم آداب تسلیم که صیغه معتقدان ... معروض رای ...
دو خاطر ... کمالات ... ستانگاه ... والسعد نوشته بود که قبله ... ان راسخ الاعتقاد و کعبه

مستفیضان واثق الالقاب و منازل شناس عالم قدس حقائق دان معالم انس قطب سپهر وحدت خورشید فلک معرفت

سلمه الله تعالی بفرمی و وحدگی قطع منازل و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده بلده دهلی را بقدوم میمنت لزوم رشک گلستان

ساختند و عنقریب بخیر و خوبی عنان انصراف بطرف بلده لکهنو معطوف میسازند بنابر تا حال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر ان

گلشن فیض بمن نرسیده و دربنولا که رفتن بسامی در تکیه اتفاق افتاده مصحح میگردد که اگر کیفیتی تازه از ان آستانه فیض نشان رسیده باشد

ارقام فرمایند که خاطر عقیدت آثر را نگرانی است زیاده ایام [illegible] هر اسلمه [illegible] بر بنده دوستان [illegible]

تحریر یافت مخلص [illegible] ورا دوست نواز اعراسله ابتهاج بخش بدست آمده [illegible] روز افروخته کلبه تاریک دوستان [illegible]

انچه از اظهار [illegible] این مخلص گزین ارسال غله زمین متعلقه بمعاش مشار الیه که در رو [illegible] نرسیده هر قوم

خاطر [illegible] گردیده بود [illegible] غیرتست [illegible] تاخیر مطلق غیریست لیکن کیفیت اینست که درحین [illegible] انتزاع [illegible]

سابق [illegible] دیگران بمشار الیه داده بود از جهت که ایشان باوجود [illegible] در ادای [illegible] اهمال میکردند [illegible] این فصل [illegible]

[illegible] تقصیر نیست توجه نموده [illegible] فرمایند که [illegible] زیاده [illegible]

هر اسلمه [illegible] تصنیف [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] اسلام و ایمان [illegible] والقان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] عقیدت [illegible] لوازم [illegible]

حامل عریضه [illegible] محمد علی بیک [illegible] در قصبه [illegible] سید عبد القوی ساکن قصبه [illegible]

برور [illegible] ازان [illegible] که درینباب توجهی مبذول گردد که دست [illegible] کوتاه شود و این [illegible] مظلوم [illegible] توجه

[illegible] لبیان [illegible] دولت جاوید [illegible] هر اسلمه [illegible]

بشارت [illegible] تحریر یافت [illegible] وصول [illegible] اخلاص [illegible] اختصاص [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] رشک بهارستان گشت انچه برای ساختن عمارت متصل محل خواجه [illegible]

رفته [illegible] امکان قابل [illegible] تمام شهر [illegible] ساختن خانه [illegible]

[illegible] اسلمه [illegible] تحریر یافت [illegible]

[illegible] جناب [illegible] حاجی [illegible] محمد حسین [illegible] مطالب [illegible]

[illegible] نموده [illegible] فیض منزل [illegible]

[illegible]

الحمد لله که الان سامی لقرب جوار او شده بحشم اخلاص است که همه سگالش نامجات بهجت آیات او فرما بافند مهربانا افادت
و افاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ نور الله که بدرس علم و [illegible] بکام تمام و اهتمام درستی تمام دارند و بحکم
نظر بر استحقاق ایشان برای خرج طلبه و درویشان که بدرازه آن بربده قوت کیشان دارند و میشوند یک روپیه یومیه بر محال
سایر قصبه مذکوره مقرر کرده بودند و الحال که پرگنه مزبور بجاگیر خان معلی الیه تنخواه گشته خان مشار الیه هم روپیه از ان
یومیه کم کردند از انجا که باتفاق خجسته استقامت شریف این کار بصورت گرفته و نیت فیض طویت بتوفیق ارسی
در سر انجام مهام کافه انام مصروف متوجه است که بر کار تا بود سست [illegible] از همه سعی و کوشش بکار برده روزینه مسطور را
سابق بحال کنانیده زیاده ازین اطناب گستاخی است هر اسله دوم بخدمت خان والا شان شمس الدین خان مشتمل بر کرا
بحر بر یافت عنایات الهی و توجهات شاهنشاهی شناس [illegible] مسعود و ملک بهجت و خوشنمی [illegible] حشمت بخت
بلندی ناصب اعلام ایالت ناظم مهام لسالت اقبال و معالی پناه شوکت [illegible] والا دستگاه رفیع الشان مخدوم مخلصان
یا دیعد بیین اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم سحر نگار مشهود باطن فیض مواطن نموده می آید که مخلص صمیمی از خدمت
دیوانی صوبه اله آباد بنا به عزل آمده مدت دو سال پیشگاه خلافت و جهانبانی مانده و بعد از تحقیق دین و دیانت بنده
من کل الوجوه پیش متصدیان سده سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوبه ملتان خلعت عنایت پوشیده
داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا متقید گشت خان بلند مکان سلامت بنده زاده محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود بسمت
وطن [illegible] آن [illegible] پناه مقرر است لهذا مصدع اوقات سامی میگردد که بجهت مطلب [illegible] که مخلص زاده بان
شوکت پناه تصدیع و توجه [illegible] داشت [illegible] بخدمت صدارت پناه شیخ [illegible] مشمول کرم
صدر نشین جاه بالش صدارت اجلال سجاده آرای انجمن کمال [illegible] مضامین علما [illegible] فضلا مصدر
مکارم اخلاق موجد [illegible] اشفاق همواره بر مسند صدارت و کامرانی جلوه گر باشند بعد دعای ترقی عمر و دولت و شوق خدمت
بسمت روشن ای جهان آرای میگرداند که قدری [illegible] مشیخت و شرافت پناه شیخ صمد الله که با [illegible] اخلاص نهاد [illegible]
دارند بموجب فرمان عالیشان [illegible] مقرر است [illegible] که با مشار الیه داشت [illegible] تصحیح
[illegible] شیخ مصدر [illegible] است که برای مقدمه صدر [illegible] صدر الصدور [illegible] و درین اثنا خدمت صدارت این کشور
بالصدر و دولت [illegible] متوقعت شده بخدمت گرامی [illegible] مامول که توجه
[illegible] تصحیح [illegible] بعلت عدم تصحیح [illegible] احوال
مسکین [illegible] آن عطارد فلک [illegible]

مشتری اوج رافت کامگاری کوشوارهٔ جریدهٔ درایت و دانائی تحجب صحیفهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهمیت کاتب
اوراق آدمیت زبدهٔ منجاران عطوفت پیرای سپهرارای کامروای مطالب محبان فرد آوید تمنای امور صلت که تفصیل
ازان مفصل گزارش و نگارش نمی‌پذیرد و مجبراز بیان گنجائش نمی‌گیرد برضمیر یگانگی تخمیر پیدا و هویدا باد که درین ولا پروانهٔ والا
بمهر نواب عمدة الملک مدار المهام بنام وزارت و معالی پناه وارد گردید که مبلغ مطالبه ذمهٔ بندهٔ درگاه خلائق پناه
بموجب فرد علیحده بمعرض وصول در آورده داخل خزانهٔ عامره نماید و فرد که ملاحظه شده بانصد روپیه بحر الف دفتر والا
بقلم داده اند و حال آنکه خیرخواه خوب میداند که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابران مرقوم قلم محبت میگردد که انچه اصل
تحقیق کرده مرنگارند تا معلوم شود که متصدیان دربار جهان مدار این زر را از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی بکام باد و مراسله
سیزدهم بخدمت اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر تبرکشین تخمیر بیافت جمعیت صوری و معنوی قرین روزگار خجسته
آثار اخوت و عطوفت پناه رافت و مکرمت دستگاه طراز آستین تلطف نگار گریبان تعطف منبع عاطفت و مهربانی مجمع
مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران بادا بعد از ابراز مراتب آرزو و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرفوع ضمیر
عالم گردانیده می آید که وصول صفا و صحیفهٔ واجب التکریم و ملاطفهٔ لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات خجسته صفات بوده جمع
الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید انچه از بیسر شایدن زمین متعلقهٔ محمد یعقوب که برای صحن حویلی مطلوب است الهام
البار معمار که بر تقدیر بدست آمدن زمین مرقوم حویلی آئین پسندیده ترتیب پذیرد والا هیچ میگردد و مرقوم قلم خجسته رقم گردیده بود
مهربانا اگر صاحب این زمین خود را برضا و رغبت دست انگرامی متقبض هیچ نمایند پس بلا ازمان بفرمایند که وجه قیمت برسانند و این زمین ابتناء
و در صورت عدم رضامندی رواداری غضب و تعدی نشوند که حسن عاقبت در آن بان و اردو آنچه خلاف نسبت حق تعالی سکنهٔ حویلی ارا
و دوست دار که بزرگان گفته اند بیت ای دوست چه خانه میطلبی رو بر خانه ساز که زیاده جسارت از حد
ادب بعیدست و مراسلهٔ چهاردهم مشتمل بر تبرکه صا و تخمیر بیافت حکیم علی الاطلاق آن مرهم بند جراحت دل خستگان
گره کشای کار فرو بستگان مهر سپهر حذاقت اختر برج طلاقت اسقلیبوس و دوانی جالینوس زمانی یگانهٔ آفاق حکیم
عبد الرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب واراد بعد از آرزوی دیدار میمنت آثار و شوق ملاقات بهجت آیات که
مافوق البیان است مرفوع ضمیر منیر نموده می آید از ان هنگام که آن آرام بخش خواطر حزین از موضع سوریج بو جدا شده
جا بلدهٔ لکهنو رفته انداز احوال خیر مآل اطلاع ندارد دل اتحاد منزل مبتلا نگرانی است چنانچه از جهت استطلاع آدم راستخند
فرستاده و توقع آنست که بارقام صحت ذات بابرکات دوستان مشتاق را خوشوقت و شادکام دارند مهربانا صحت براده
انداقتم از مرض بیلی و لیسنچار سیده بچیندی از موافقت مزاج تجویز احتیاج بسر برده ... روز معمول دل بپیدا

ساعتی آرام ندارد و رجا که دوای موثر ترکیب داده ارسال دارند که بتوجه اشرف بحوالی او برطرف گردد زیاده ابرام نرفت مراسله
پانزدهم بخدمت استظهار مخدوم میر معصوم مشتمل بر کرک ضاد تحریر یافت ابواب بهجت و کامرانی اسباب مسرت و
شادمانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستری زینت افزای محفل نثر پروری شیرازه بند مجموعه
سخن مجلد معانی نو و کهن خاقانی عصر فردوسی دهر گشاده و آماده باد بعد از اشتیاق وافی مشهود رای حقائق نگر آنکه آنجناب
واقبال پناه نتیجة الامارت میرزا الماس که قدردان و معنی شناس اند و صاحب طبع سخن شناس و بصحبت دانایان نکته آفرین و سخنوران
دقیقه گزین میل تمام دارند تا اینوقت بهر مجلس که مذکور دانشمندی به میان آمده برغبت کمال طلبیده از انواع رعایت و اقسام عنایات
بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه در میان آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک
نظم انتظام دهد بسیار خوب است و منشدار جوهر لیاقت و سخندانی آنمجموعه دانش و معنی ظاهر ساختم خواهان و مشتاق قدوم میمنت لزوم
گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ دو صد روپیه برای خرچ راه نزد آن خرد آگاه فرستاده اند امّا مأمول که زود دوستان
تشریف آرند مراسله شانزدهم به میر محمد تقی دیوان صوبه بنگاله مشتمل بر کرک خط تحریر یافت وزارت و معالی پناها
وعواطف دستگاها بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه در ینولا از وقائع صوبه بنگاله بعرض اقدس اعلی رسیده که
بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعه موضع کسر نگر متعلقه زمیندار سمری مفسد را محاصره کرده بعد محاربه بی پایان مفتوح ساخته و آنجا را
تصرف ساخته و زمیندار هر قوم را با بسیاری از متمردان آن قوم که رفیق و نوکر او بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار
سوانح نگار آنجا در افراد علیحده سوانح معروض داشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام وغا کرده از هم گذرانیده
و لعب کشته شدن او بشارت خان مشار الیه آن قلعه را در تصرف خود آورده حکم مبرم و فرمان محکم عزاصدار یافت که بنده
درگاه خلافت پناه بآن وزارت و معالی دستگاه بنویسید که مقدمه فتح قلعه مذکور و قتل آن مقهور بواقعی و نفس الامر بجناب
عالی آن معروض دارد باید که موافق برلیغ قضا تبلیغ بعمل آرد العاقبة بالخیر و العافیه مراسله هفدهم بخدمت
مجموعه فیض و فضل شیخ ابو الفضل مشتمل بر کرک خط تحریر یافت مهربانا مشفقا وزارت و معالی پناه دیوان صاحب منوازی
با صد بیگه زمین از پرگنه موار و آن جهت خرچ خانقاه حقائق و معارف آگاه قدوة درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم نوشته
داده خصوصیت آهنگ جگت سنگه چودهری آنجا با فقیر عهد کرده رفته که اراضی مذکور را در موضع ... متعلقه زمیندار
خود تجویز بدهد چون منصب حکومت آنمحال بوجود آن مجمع فضل و کمال مزین و محلی است امّال که نه جهه لازمه توجه و تاکید مبذول نماید
که چودهری مرقوم زمین خوب و صالح زراعت آن قصبه پیوسته بتصرف کسان شیخ مشار الیه واگذارد که بر دقت سر و کار یابد والسلام
مراسله هیجدهم بخدمت امید گاهی شیخ جلیل الله مشتمل بر کرک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایه مرحمت بر سر

معدن کان ۱۲ ... محمد آراسته ۱۲

وخداوند نشائتین تا دور فلک الافلاک و ثبات کرهٔ خاک بتبارک بندگان تمام مسرور و مستدام باد پیش از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم
التماس می‌نماید که از آن هنگام که آن قبلهٔ والا مقام جانب قصبهٔ بگرام تشریف برده اند از ورود آن نواحی هیچ آگهی نیافته از جهت
خاطر فاطر انتظار بسیار دارد امید که از احوال ستوده مآل بهم قلمی سفر موده باشند که موجب طمانینت خواهد بود قبله من شنیده
که صحبت و رافت پناه سنار الدین درین روزها بر دهی ناخته مواشی بسیار دست آورده اند اگر این خبر مقرون بصدق باشد
چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکار دارند
زیاده چه التماس نماید هر اسلهٔ نوزدهم مشتمل بر ترک عین تحریر یافت معنی شناس حرکات علوی رموز دان انقلاب
سماوی نقش بند دور افلاک نکته پیوند دایرهٔ ادراک باریک بین مدارج سپهر برین مرتب سنج منازل پروین جشنم دا
و بینش را ضیا شیخ دریا بمواره از انقراض زمان مصون و محروس باشند بعد از شوق بیش از بیش مکشوف رای دور اندیش
باد که دیروز نوشتهٔ رفعت و عوالی پناه میرزا اخیر الله مشتمل بر گرفته شاه به ربط طلب رسیده در وفق آن اراده دارد که زود زود
شتاب خود را بخدمت ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج خرد آگاهی بر سعادت ستاره‌ها نموده
تا آخر این ماه تاریخ مبارک و سعید باشد اطلاع دهند که در آن روز بمیمنت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده زیاده
هر اسلهٔ بیستم بخدمت شیخ ابو المعالی مشتمل بر ترک فاتحه تحریر یافت هلاذا اعتضادا و صول مکاتبه بهجت پیرا باعث انشاط
گردید آنچه در باب نوشتن حقیقت تسخیر قلعهٔ موضع بیر بگر متعلقهٔ زمینداری بهار تحریر پذیر خامه مرحمت شمامه شده بود
مهربانا حقیقت این ست که بتاریخ نوزدهم شهر شوال زیب مسند دولت و اقبال میر کمال قریب دو صد کس از جوانان
ابطال و دلیران عرصهٔ قتال انتخاب نموده لباس سناسیان در بر کرده از پیش خود رخصت آن صوب ساخته چنانچه آنجماعت
هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازهٔ قلعه نزول کردند متحصنان به جز انجمعی مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات
پیش آمدند و بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت جوقی لمبر دارے میر بهار از عقب آنها روانه شده بود بر سر آن قلعه رسیده
جماعهٔ اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند با مردم اینجا اظهار نمودند که بیرون قلعه عجب کشته خواهیم اگر
اندرون در آئیم بقول آنکه مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جان هیچ دریغ نخواهد بود حاصل که این منصوبه درون قلعه آمدند
هرگاه میر مذکور با جمعیت کوران قلعه را گرد کرده در کشادند و جماعهٔ اول و ثانی از درون و بیرون شمشیر را علم کرده بر سر مخاذیل بجنبند و
خون آنها بخاک ذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان بسلامت نبردند قلعه با تمامی امتعه و اقمشه و اسلحه بدست
مبارزان اسلام آمد حقیقت این بود که ارقام نمود خوش بسر برد آرام رام باد هر اسلهٔ بیست و یکم از طرف شیخ
مشتمل بر ترک فاتحه تحریر یافت فروغ ناصیهٔ سعادت و ارجمند ضیای دیده و بخت بلندی برخوردار کامگار ستوده سیر

لخت جگر نهال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله همواره در پناه حضرت ذوالجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات
مزید حیات و آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارات و معالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی خدمت سوانح نگاری
پرگنه مهونه باری بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نمودند نیم شب در خلوت طلبیده آنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده
چنانچه بساعت در سر آرادت نگر آمده لهذا نوشته میشود که آن برخوردار رخت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای همراهی
مطلوب است بموجب اظهار نوشته پیاده زود وشتابا شتاب بفرستند هر اسلم لیست دوم بخدمت مقرب عتبه ربانی
مقبول بارگاه صمدانی ضیا بخش دلهای سیاه شاه لطف الله قادری از طرف اقبال و معالی پناه میان محمد حاتم مشتمل
برکاف تحریر یافت پیر روشن ضمیر سلامت چند سال بندیله از چند سال نوای اسلام در سردار دار و اما وسیلتی میخواستا بواسطه
آن نخست ایتمرات بعنوان مناسب بعرض اقدس اعلی رسیده باعث عفو جرایم و صفح ذنایم او شود نجده باین سعادت عظمی
مشرف شده بعلامی آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بمرتبه افراط رسیده احدی از اعیان و مقربان را برای عرض اینمقدمه
جرأت نمی شود لهذا اراده خاطر او در عقده تاخیر افتاد چون سخن والای آنمقتدای غنی و فقیر پیش ایستادهای پایه سریر تمام دارد
توجه فرموده آنحضرت مقدمه او بعرض رسانند تا خواهش باطن او بعرصه ظهور در آید آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد هر اسلم لیست و
سوم مشتمل بر کلام تحریر یافت بر ضمیر منیر زبده خاندان مصطفی اسوه دودمان مرتضی صدر نشین بزم عزت و تمکین میر
محمد سعید امین پوشیده و پنهان نماند که پریروز از نوشته شیخ محمد فیروز ظاهر شده که دزدان نکو طینت تا بیست و دوم شهر رجب
موضع طفیرپور را از تصرف کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز بر آورده خود با مردم بسیار در آن موضع استقامت ورزیدند
صباح آن شیخ مذکور بر آن موضع تاخت نموده دزدان هر قوم انحصار کرده از طرفین جنگ عظیم در میان است فقیر محمد
استماع این خبر راحت اثر زمینداران دهات ایشیخ جمع خوانده میخواست که روانه آن صوب شود درین اثنا استماع افتاد که
مفسدان انگشت شعار دیشب از ده بر آمده آواره دشت ادبار شدند هنگام بر آمدن اکثر ایشان بقتل رسیده و اسیر شدند تا
آن هر قوم جامه نیاز میگردد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت شیخ صاحب مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ
قایم باشد شتابا شتاب آگهی دهند که بسرعت در انجا رسیده شریک کار گردد شاید صحبت بهم آغوش باد هر اسلم لیست
چهارم بدوست بی بدل نوشته که برای تبرک میم تفهیم یافت چهره رنگارنگ خجسته آثار عنوان نسخه دوست از فهرست
هوشیاری روشن عقل ستوده راستی کرده ای نعایم فضل حضرت داور رنیا و رباعیه از دوان اشتیاق که اگر نویسندگان
آفاق بانفاق گرد آیند هرگز سیاق مسیان آن فهرس پایان پیش نبرند و اضح باد که پاسبانی پرگنه شاه پور غیره که وزارت
دستگاه دیوان صاحب قبله با جاره میخواهند بعنایت الهی بطبق قرار داد زر انجا رسانیده شده احوال امسال نو

در رسیده و نزد صدمت گران تصدیع الاحباب نوعی سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق باباقی آن پرگنات بعهده وسندار نزد
باشد زیاده چه نگاشته آید هر اسلهٔ بست و پنجم مشتمل بر ترک لون بخدمت مخدومی تمت خلاق شیخ خدا بخش تحریر یافت استظهارا
مخدوما خدمت بخشیگری صوبه اودیسه بسیادت عوالی مرتبت میر صلابت که فقیر را در خدمت مشارالیه قدیم دوستیست
از حضور سرسبز و مقرر گردیده و میر قوم که به بلده کوره رسیده در کلبه هوا خواه فرود آمده بعد ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موصوف
الیه را بخدمت مطلوب است خیر طلب جوهر لیاقت کاربرداری ساختم و ظاهر ساخته مشتاق کرده لهذا التصدیع میدهد که اگر
اراده چاکری در خاطر شریف باشد زود باید رسید السلام هر اسلهٔ بست و ششم به زبده دانایان شیخ نعمت الله
ترک واو تحریر یافت ملاذ احبا اعتضادا شنیده شد که بهاری نام شخصی در قصبه بارسی پیدا اشنیده با نهار آنکه قدرت کیمیاگری
مردم بسیار را فریفته ساخته حتی که آن اعتقاد سرشت با آن بهاد اعتقادی بهم رسانیده اند انا انجاکه مشار الیهم گرد و غبار باقی
چنانچه بیش ازین در بلده بر بیع مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صاحب خان منصرف شده گریخته رفته باید که آن استظهار
از دست آن محکام و غانه چشند بلکه درهم دیگر را از جمعی اگاه سازند تا احدی چیزی یا پیشتری بامید کیمیا بان عیاسر ایا برباد
داده ضایع نکند زیاده باد هر اسلهٔ بست و هفتم بخدمت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام به ترک یا تحریر یافت
فیض بخشنامه نشاد زبولا از نوشتجات اخلاص اساس شیدو اس معلوم شد که میر محمد تقی باخدمت کروری برگنات
پائین باقی سرکار با فی آباد که از حضور لامع النور بمحمد رضوی برادر فدوی مقرر است بنام یکی از آشنایان خود میار دو مرضی
وزارت و عواطف منزلت نیز بر آنست ازانجاکه این تخصیص را در خدمت دیوانی صاحب چندان خصوصیت و روشناسی نیست و حضور
بر تلطف آنمراد بخش نامرادان نازان و شادان میباشد امیدوار است که درینباب بطریق اللطف سعی مرعی گردد که
خدمت آن بحال برادر عقیدت سگال بحال باشد بحر دولت در ترقی و تزاید باد هر اسلهٔ بست و هشتم به ترک یا تحریر یافت
عروس مطالب و مقاصد هم آغوش ملاذ مهربان استظهار دوستان خواجه محمد خان باد دعبه الوف شوق مشحون آرزو مکشوف
خاطر عاطر آنکه دران هنگام که مخلص سنهام بحکومت پرگنه نگرام استقلال داشت مبلغ پانصد پول هزاران ۱۲ بعضی بابت بوعده چهار
ماه سنگردان داده بود اتفاقاً در انها انتظار مداران پرگنه از عزل هواخواه بعهد رفعت و شرافت پناه خواجه محمد با تعلق گرفته
خواجه مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر وعده مذکور بمعرض وصول در آورده رسانده خواهد شد بعد از آن توجه نکردند بحال
که بحال مرقوم اهتمام خدام والامقام در آمده ابرام آنست که بلا زمان امر شود که تن بزر ابرسانند که از کرم عام دور نخواهد بود
والسلام قسم سوم رقعات فقره اول مشتمل صنعت تجنیس لفظی واجب الوجود و فیاض الجود وان سمن حسن و داد
تا آنچه تا بنیش خداداد ابیه سند و صلاح میر محمد ... بانبساط جلوه گر دارد بعد عاگاه آنکه وصول نامه نامی

حصول شادمانی گردید و مضمون مندرجه در جمیع وضوح یافت حسب ارشاد آن شمشاد حدیقه وداد یک نهال گلهای محبت
نموده بدست عبد الرسول مرسول ساخته امید که همین مقبول یاد آوری که هر آینه آینه صفای مهجوران بصقالت پیوند شد
ارام بخش این مسکین و تسکین باشند رقعه دوم مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد محمد رسم و داد طره عمامه سید
محمد سجاد را همواره مسرور دارد دعا و سلام محمد اسلام مطالعه کرده معلوم دل معصوم گردد که داور دادار همه را روح آگاه داد
از وصول شکل دعا در حلقه اهل دل درک کرده الحمد لله که دل محرم در کل امور اطلاع دارد الهی عاکف حال هر اسلمه محمد کامل اراده دگا
دل آگاه و در هر حال کمال دارد آمال شاد و او هم مصادر گردد که مراد او در عرصه حصول رسد رقعه سوم مشتمل بر حروف منقطع
داو بیدار آن آرام دل دوران ز آزار دوران دور دارا ز دوری آن عرق و درد داد و روح و دل در درد آه زار و رنج زر دارد
بلیت ما از زردم زرد و دوری او در درد دل او زرد داد و زار و رب و درد زود و آن دل دارم را او رد آرم آرد کار زوار
آن رو در دو دل بود فرو دارم آه و زاری از دوری او ذوق دل از آن روی دارم آرزو رقعه چهارم مشتمل الفاظ
متصل و متصل که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفه لطیفه مجموعه خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق معیب
تسبیح تحقیق عیش بخش تحفه محمد عفیف گشت چشم بر شمایل محبت به محبت همیشه همین نمط مشتمل جز طرب
محب یکتا مستشعر کند رقعه پنجم مشتمل بر صنعت تسبیح المشفقین یعنی از خواندنش لب بلب نرسد تحریر یافت ایزد
تعالی آن والا گوهر عالی نژاد ستوده سیر خجسته نهاد شیخ سجاد الاسلام را از نیرنگی روزگار در پناه حمایت خود دارد دریست صحو
و همیشه شاد و خوشوقت دارد آرزوی دیدار کثیر الانس است که در تقریر نیاید شوق لقای زیبا دارا ان که دهان در شرح آنکه نیابد
خصوصاً و شوالان سان کسان ستمگاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان شهر شوال جهت دیدن دوستان این همه کار
اینکه آن نو آمد خواهشدل چندان گشته و اشتیاق خاطر از اندازه گذشته اگر فرد وعده وصل چون نمود بزودی
آتش شوق تیز گردد توقع آنست که در خور اراده خاطر حظیر دیار دوستان را رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از دار
وصل زایل گردانند زیاده باد است رقعه ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب برسد مولا و مهربان معاذ مخلصان محبان
محمد خان پیوسته مشمول مراحم ملک المنان باشند مکتوب مرغوب مسرت اسلوب مصحوب محمد محبوب آمده بهجت بخشید بر مطالب
محمد معصوم که مرقوم بود موافق ایمای بخشم سر انجام نماید متوقع که بمین خط بتر قیم مکاتبات انبساط شمیم ابتهاج بخش محبان
صمیم باشند بشیر بشارت نمود رقعه هفتم مشتمل الفاظ دامن و دامن اشفاق مسند اخلاق شیخ آفتاب مرس فیض
حضر خالی علی الاطلاق باشند بیش آرزوی بی پایان و اشتیاق فراوان هم فرع باطن فیض مواطن میمایند که روز که آن گل
خندان ریاض عزت اگیز مجلس یاران یکدل همراه احباب های بغربت شد دل بکر بکان چمن بکه چگونه عندلیب نالان

پژمردگی گزیده بلکه همه ساکنان این نواح را روح از تن رسیده بیت چو آن جان جهان در آمد شتابان از زمین برخاست روان شد

جان هم غبان چمن گویی تن بیرون بهمین مشتغال سبی سازد که بفرحی فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق افتد

تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آن والامنش زندگی و تازگی از سرگیرند رقعه هشتم به برادر سعادت منش شیخ

محمد نجیب مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادتمندا کامگارا مدت دو ماه است که نعمت و نفعها و منتگاه حسن ایشان

فهمیده از خدمت امانت سرکار هند معزول شده انتظار آمدن عامل نو که از حضور موفور السرور مقرر گشته دارند و الحال از نوشته مختصان

دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور در مقام مرقبان عارضه در شکم در گذشت لهذا از آن کامگار رجا است که از حقیقت آن استفسار نموده

مفصل مرقوم سازند تا معلوم شود و تشویش مسطور از کدام طرف مسموع شد والسلام رقعه نهم بخدمت شیخ محمد حسین مشتمل بر صنعتی که نقطه

حروفش باطن باشد صاحبا امید گاها مراسله سامی و رساله گرامی در وقت سعید رسید موجب سرور گردید در باب محمد اراب که

مسطور بود حسب الایمای عالی میسر شد و رابه بیدی در اس اصل مدار المهام سرکار گوهر بار کرم میر محمد اکرم سپرده امید وار که

چاکری ممدوح الیه بطوریکه باید میسر آید والسلام رقعه دهم بمحمد اتحاد شیخ اله داد مشتمل بر صنعت تجنیس ابیات ای گل

پاکیزه باغ وداد + بردل ما ای تو غمی مباد + گر بغم هجران تو دل شاد نیست + کشور دل بی تو خراب آباد نیست + خواب شد

از دیده و طاقت ز تن + رنگ شد از چهره و نطق از دهن + لاجرم از حضرت عز و جلال + دم بدم این است تمنای و سوال

گر چه بود از غم هجر از عیش و سرور بهره + به هجرت کشید از طیش دور + تا دم صحبت تو دارم جا + کز ره الطاف و از روی وفا

یاد کن از غم پیام خویش + شاد کن از رقعه ارقام خویش + رقعه یازدهم بخدمت ناظم منظم محمد الشیخ حسینی مشتمل

بر صنعت نظم و نثر ابیات دلنوازا خوبت آینا + چاره ساز وقت آگینا + مدتی شد که از جناب شریف

خط سامی بتحریف ضعیف نرسید از غم شب روز + خاطر دوستان مهر اندوز + شد قدرت سوز سکش مهمات

گر نیکباری آن سلوه و صفا + این چنین بی سعادتی فرمود + این آئین آشنائی بود + بلکه بیگانگی است بعد از این

چشم دارم ز بس محفل تمکین + زانکه از نامه یاد فرماید + دل خسته در نشاط آید + رقعه دوازدهم بیکتا محمد

الفاظ گوش آمده خرد پرور او نقش گستر از آن قبله خبر از گوش آنسر گروه دانایان هوش گوش این مخلص

حلقه بگوش سینه قرار و آرام مطلق از گوشه خاطر رمیده و تن مانند گوشه های کمان خمیده بیت گوش تو شنیده ام

از دردی دارد + دردل من مگر بگوش تو رسید + همیشه بی گوش تقدس تعالی عار گوشه نشینان گوشه ناظر

... گوشواره حریده هردی را از گوشمال زمانه مصئون دارد و روز دو مژده شفا بگوش این گوشه گرفته با وفا رسانا

... آتش عبرانس ایام والسلام گوش حال باین گوشواره خرمی از دوستی حلم این تجلی باید رقعه سیزدهم

مشتمل صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی آن خنده لب فرخنده روی شمس عارض بنفشه موی را که لب
لطافت از لطف لب او خندان ست و شیرین لبان را برشک لبش لب حسرت بدندان بیاده عیش طرب لبالب داراد از
سختیهای هجران جان بلب رسیده واشک خونین از چشم چون لب انهار روان گردیده خالق لب و دندان سبب سازد که
لب در دمندان مفارقت آن پسته لب نار دندان از دو خرم و خندان گردد فرد و چه شود اگر شبی بر لب تو نهم لب
تا بلب تو بسپرم جان بلب رسیده را نثار فتح حجاب دوری از قرب آنست که آئینه قلب هجران دلفگار را که از غلبه زنگار
فراق تیره و تار ست بصیقل یاد آوری رشک آئینه حلب سازند یک سر لب گردان که حسب طلب خبر طلب شمشیر جان
افغان از مشرق آورده بود مصحوب کلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جز بد عالب
کشادن بی ادبی ست لب مطلب آن لب ایام چون لب گل بنسیم بهار تبسم بادر رقعه چهار دهم به محمد یعقوب
مشتمل بر تواتر لفظ نواز تحریر یافت سرفراز اد و ست نواز از ان باز که گردون دون نواز این بی نواز از بزم آن یار
جان نواز جدا انداخته تخم فراوان در کلبه باطن نواز ده حال نواز ده حال این بی نوا ریز بر کرده چنانچه حال است که از مفارقت
آن دوست سراپا ناز بر بینا نیاز منند میگذرد از آن سعادت طراز محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا حق سکین نواز
بملاقات شریف بنوازد و بنوازش مکاتبات محبت نواز مسرور دارند در انبساط بر روی آن یگانه زمانه واز باد الحمد لله
والمنه که رساله غریب که بانشای عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده واین برگزیده صورت اتمام پذیرفت و این
صحیفه بی نظیر که صنعتهای بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و اسلوب مرغوب پایه اتمام یافت هر خطش مظلی دیگر بنیاد
و هر مکتوبش بتقسیمی علیحده رونماست مهیمن متعال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را
بهار قبول دلهای فطانت آگین تازه و ریان داراد قطعه تاریخ مصنف
صد شکر ز عنایت داداز و الجلال شد ختم این رساله رنگین جان فزا از بهر سال او چو کردم تامل دانی بگفت نسخه و الا

تمت

الحمد لله والمنه که درین زمان سعادت قران نسخه غریب مسمی به انشای عجیب بتاریخ ۲۴ ذی قعده ۱۲۸۰
در مطبع میر ضامن حسن صاحب در بالیش شیخ حاجی رجب علی و شیخ عبد العزیز صاحب
بحسن صحت خواجه محمد غفر الله الصمد
زیور انطباع پوشید

قطعه تاریخ (حاشیه)

...
مصحح بی عیب ۱۲۸...
نو رسیدن تحقیق ۱۲...
مصفا از صیقل ۱۲...
حلبی نام مشهور ۱۲...
مسلک یاری ۱۲...
گلشن ... ۱۲۵...
۱۲۵...